بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 15 اذر 1395.

بحث در مورد قاعده قبح عقاب بلا بیان بود. خب کلام مرحوم آقای داماد را بررسی می کردیم. ما در اینجا یک اشاره ای به کلام آقای شیخ صادق لاریجانی می کنم و بعد بر میگردم بحث آقای داماد را تکمیل می کنم. آقای لاریجانی بحث قاعده قبح عقاب بلا بیان را وجدانی می دانند و مسلک حق الطاعه را خلاف وجدان می دانند و سعی می کنند که یک استدلالی هم بر رد مسلک حق الطاعه اقامه کنند. یک سری استدلالات نقضی دارند که خب حالا خیلی پرداختن به آنها نیازی نیست به آنها بپردازیم و بعضی چیزهارا به عنوان نقض ذکر کرده اند که دقیقا عین همان در کلمات مرحوم داماد پذیرفته شده است. این است که من فقط به همان نقطه اصلی بحث ایشان اشاره کنم و یک مقداری بیان را متفاوت با بیانی که ایشان مطرح کردند و تفصیلات طولانی که در این بحث داده اند عرض کنم. محصل فرمایش ایشان این هست که دو جور اباحه داریم. اباحه اقتضائی و اباحه لا اقتضائی. و چون در جایی که ما شک داریم یک شیئی مثلا واجب هست یا نیست، احتمال می دهیم که اباحه اقتضائی باشد. و این اباحه اقتضائی اقتضا می کند که ما مباح باشیم بنابراین نمی شود گفت که شما باید آن مصالح الزامیه را مراعات کنید. خب هم مصالح الزامیه برای عبد لازم المراعات است هم مصالحی که در اباحه وجود دارد. توضیح و ذلک این است که گاهی اوقات چون در فعل ما نه مصلحت وجود دارد نه مفسده وجود دارد مباح شده است فعل. یک موقعی این شکلی است. یک موقعی نه، نفس مباح شدن شیء خودش مصلحت داشته است. نفس مباح بودن و مرخّص بودن شخص در او مباح است. که ما این را قبلا توضیح دادیم این را یک جور دیگر در کلام آقا شیخ صادق تقریر شده است که مراد از اینکه نفس مباح بودن، آزاد بودن بنده است. در بند نبودن بنده است. اینکه طرف ملزم نباشد از جانب شارع الزامی برایش نداشته باشد. خود همین ممکن است مصلحت داشته باشد. یا مثلا مصلحت به خاطر این است که ملزم بودنش مفسده دارد آن هم معنای اینکه می خواهیم بگوییم که اباحه ترخیص دارد همه اینها از سنخ اباحه اقتضائیه است. جایی که ملزم بودنش مفسده داشته باشد. یا ملزم نبودنش و مرخّص بودنش مصلحت داشته باشد. که قبلا اقسامش را گفتیم. گاهی اوقات مصلحت به این تعلق گرفته است که شخص اختیارا عمل را انجام دهد. اینها همه از باب این است که

سؤال:

پاسخ: یعنی همه اینها که ما می گوییم اقتضاء اباحه، گاهی اوقات خود اباحه مصلحت دارد و گاهی اوقات نقیض اباحه که الزام هست مفسده دارد بنابراین ما می گوییم که اباحه مصلحت دارد. اینکه می خواهیم بگوییم مصلحت اباحه تمام این اقسام داخل در اباحه ا قتضائیه است. جایی که به جهت مفسده در الزام، شارع اباحه را جعل کرده است. یا به خاطر اینکه نفس آزاد بودنش باعث می شود که طرف احساس سرور و شادمانی کند و شعفی در او ایجاد شود و این شعف باعث می شود که روانش آزاد باشد و خود همین احساس آزادی که می کند باعث رشد و تعالی شخص شود. یا عرض کنم این آزادی زمینه است برای اینکه بتواند عمل را اختیارا انجام دهد. همه اینها داخل در اقسام اباحه اقتضائیه است. اباحه اقتضائیه جور های مختلفی دارد. همه صوری که قبلا گفتیم را می توانیم در اباحه اقتضائیه درج کنیم. بنابراین وقتی شارع مقدس ما احتمال می دهیم که حکم واقعی ترخیص اقتضائی باشد اباحه اقتضائی باشد و هم احت مال می دهیم که حکم واقعی مثلا الزام باشد، چه ترجیحی دارد مراعات مصلحت الزامی بر مصلحت ترخیصی؟ هر دو مصلحتی است که شارع برایش این مصلحت اهمیت دارد. در جلسه قبل عرض کردیم مهم این است که شارع نسبت به این مصلحت مهم باشد برایش. فرض این است که اگر تکلیف واقعی وجوب باشد، ملاک وجوبی مورد عنایت شارع است. اگر تکلیف واقعی اباحه باشد، ملاک اباحه مورد عنایت و مورد توجه شارع است. چه فرقی است بین آن ملاک وجوبی که شما باید آن ملاک وجوبی را ر عایت کنید ولی ملاک ترخیصی را لازم نیست که رعایت کنید. هر دو اینها. به توضیح بیشتر اینکه ما در واقع دو حق برای مولا بر عبد می توانیم قائل شویم. یکی اینکه حق تحصیل ملاکات. اینکه مولا حق دارد از بنده بخواهد که ملاک های او را محقق بدارد. خب این حق تحصیل ملاکات. خب این مطلب، حق تحصیل ملاکات فقط در ملاکات الزامی است. چون ملاکات ترخیصیه خب یک همچین چیزی ندارد. به اصطلاح ملاکات ترخیصیه مولا نمی خواهد از بنده چیزی را مطالبه کند. مطالبه از عبد نمی کند. حق تحصیل نیست یعنی چون نسبتش نسبت به وجود و عدم علی السویه است، مولا از عبد چیزی را مطالبه نمی کند.

سؤال: چرا می گوید که آزاد باش و راحت باش

پاسخ: بحث من این نیست که خودت را آزاد بدان. نفس آزاد بودن. بحث سر این نیست که

سؤال:

پاسخ: ببینید من یک موقعی می گویم، مصلحتی که در فعل هست با انجام عمل محقق می شود. مولا به بنده می گوید که باید این عمل را انجام دهی تا آن مصلحت تأمین شود. ولی وقتی مولا به بنده می خواهد بگوید که ترخیص هستید از او چه چیزی مطالبه می کند؟ حق ندارد از او چیزی مطالبه کند چون نسبتش بین وجود و عدم یکی

سؤال:

پاسخ: خیالت راحت که مطالبه چیزی نیست. بنابراین این مولا بحث در اینجا این نیست که مولا در موارد ترخیص ما نمی خواهیم بگوییم که مولا حقی به گردن عبد دارد، می خواهد از عبد چیزی را مطالبه کند. بلکه بحث سر این است که آن چیزی که عقل انسان حکم می کند، عقل انسان حکم می کند که باید ملاکات شارع تأمین شود. نه حق تحصیل ملاک. اصلا آن چیزی که عقل انسان حکم می کند، عقل انسان حکم می کند که انسان باید تابع ملاکات شارع باشد. یعنی حکم شرعی ما تابع ملاکاتی هست که برای شارع مهم است. اگر برای شارع آن مصلحت ترخیصیه مهم باشد نمی تواند از او مطالبه کند. خب برایش ترخیص مهم است. بنابراین وقتی من نمی دانم که آیا برایش آن ملاک الزامی مهم است مثلا یا ملاک ترخیصی مهم است شما نمی توانید بگویید که شارع حتما دارد من را الزام می کند که

سوال

پاسخ: جای الزام از ناحیه شارع نیست. مطلوب شارع حتما الزام نیست. یعنی بحث سر این است که آن چیزی که عقل انسان حکم می کند، آن این است که حکم شرعی تابع آن چیزی که برای شارع مهم است. برای شارع یک موقعی انجام عمل مهم است خب طبیعتا عقل انسان می گوید که باید این کار را انجام دهی تا عمل تحقق پیدا کند. ولی جایی که ما احتمال می دهیم که آن چیزی که برای شارع مهم است مرخّص بودن عبد باشد خب معنا ندارد این ملاکی که برای شارع مهم است به این ملاک عقل انسان بی توجه باشد. عقل انسان فقط برایش این مهم نیست که حق تحصیل ملاکات. عقل انسان می گوید که مکلّف باید نسبت به آن چیز هایی که برای مولا مهم است نسبت به آنها بی تفاوت نباشد. نه تحصیل کند آخه شما ها یک موقعی حق را فقط حق تحصیل ملاکات در نظر می گیرید. حق تحصیل ملاکات فقط در وجوب هست. ولی نه حق تحصیل. عقل انسان حکم می کند که عبد باید آن چیزی که برای مولا مهم است یعنی عقل انسان خودش حاکم مستقل نیست. حاکم بالتبع هست. آن چیزی که برای شارع مهم است برای عقل هم مهم است. اگر برای شارع ان ملاک الزامی مهم باشد عقل انسان می گوید باید این ملاک الزامی تحصیل شود. اگر ملاک ترخیصی مهم است نمی گوید که ملاک ترخیصی باید تحصیل شود چون ملاک ترخیصی تحصیل شدنی نیست. ولی می گوید که ملاک ترخیصی باید وجود داشته باشد. یعنی باید بنده ازاد باشد. به آزاد بودن بنده حکم می کند.

سؤال:.... که هر چیزی می گوید فعلا گوش کن تا روشن شود

پاسخ: گوش کن یعنی چه؟ عقل انسان می گوید که آن چیزی که برای شارع مهم است برای من هم مهم است. اگر برای شارع ترخیص مهم باشد برای عقل هم ترخیص مهم است.

سؤال: یعنی قبل از این مرحله نمی گوید که به حرف خدا گوش کن

پاسخ: به حرف خدا گوش کن یعنی چه؟ گوش کن یعنی آن ملاک را تحصیل کن؟ وقتی عقل انسان می گوید که آن چیزی که برای مولا مهم است همان مهم است. اگر حکم واقعی ترخیص باشد، ترخیص مهم است. یعنی عقل انسان هم می گوید که شما مرخص هستید.

سؤال: در اوامل امتحانی

پاسخ: آن که هیچی کار نداریم. آن یک بحث دیگر است پایش را وسط نکشید. در عوامل امتحانی هم انجام عمل برای مولا مهم است. به خاطر مصلحت متعلق نیست ولی انجام عمل مهم است.

سؤال:... یعنی منظورم این است که دوران بین محذورین می شود؟

پاسخ: احتمال دارد این عمل واجب باشد، یک عمل است یعنی احتمال دارد آن ملاک واقعی ملاک الزامی باشد. احتمال دارد که آن ملاک واقعی ملاک ترخیصیه باشد. بحث این است که آنچیزی که عقل انسان حکم می کند عقل نمی گوید که شما ملاکی را که شارع دارد باید تحصیل کنید. تا حتما بگویید به ملاک های الزامی ارتباط دارد. نه عقل انسان می گوید که شما باید ملاکات شارع فراهم شود. یعنی حکمی که من دارم به تبع حکم شارع است. عقل انسان اینجا چیز خاصی ندارد. من بعدا در موردش می خواهم نتیجه گیری کنم. اینکه شما می خواهید بگویید که عقل انسان می گوید که باید عمل را انجام دهید مطلب نادرست است. اینکه عقل انسان می گوید که باید انجام دهید در صورتی هست که احتمال ترخیص اقتضائی نباشد. ولی وقتی احتمال ترخیص اقتضائی می رود، عقل انسان می گوید که شما باید تابع حکم شرعی باشید. وقتی ممکن است حکم شرعی ترخیص عن اقتضاءٍ باشد باید مکلف مرخص باشد. عقل انسان هم می گوید که مکلّف مرخص است. پس به خصوص حالا این یک زاویه ای اگر از زاویه حق تحصیل ملاکات شارع در نظر بگیریم پس بنابراین بحث این است که عقل انسان حکم می کند که مکلف باید نسبت به ملاکات شارع عکس العمل داشته باشد. یعنی ملاکات شارع هم برای عقل انسان همان ملاک است. جوری که ملاک شارع اقتضاء تحریک می کند یا اقتضاء عدم تحریک می کند همان ملاک هم در عبد همان جور باشد. اگر ملاک، ملاک الزامی با شد من را به طرف انجام یا ترک عمل تحریک کند. اگر ملاک، ملاک ترخیصی باشد، عدم الزام عقلی را عقل حکم می کند.

سؤال: صرفا کأنه یک اخبار

پاسخ: آن مهم نیست. بحث سر این است که آن چیزی که روح قضیه است این است که من باید تابع آن چیزی باشم که برای شارع مهم است. همچنان که ملاکات الزامی برای شارع اهمیت دارد، ملاکات ترخیصی هم برای شارع اهمیت دارد. خب این یک نکته.

سؤال: کأنه صغریات حکم عقل را مشخص می کند.....

پاسخ: نه فرض این است در جایی که من نمی دانم که تکلیف واقعی چیست. در شک است. دو تا احتمال می دهم. احتمال می دهم که حکم واقعی الزام باشد یا ترخیص اقتضائی باشد. عقل انسان نسبت به هر دو این احکام و ملاکات محتمله من را لازم المراعات می داند. پس بنابراین عقل انسان یکی از اینها را بر دیگری ترجیح نمی دهد. آن که عقل انسان حکم می کند این جور نیست که برای مولا حق تحصیل ملاکات قائل شود. بحث حق تحصیل ملاکات نیست. بحث این است که عقل انسان می گوید که شما باید ملاکات شارع را همان جوری که برای شارع اهمیت دارد برای شما هم همان جور اهمیت داشته با شد. به خصوص یک نکته ای را می خواهم ضمیمه کنم که آن این است که به خصوص بحث قبح عقاب بلا بیان و حق الطاعه در مواردی که انسان ظنّ به ترخیص هم دارد می آید. ظنّ غیر معتبر. جایی که من ظن دارم که ملاک موجود در اینجا ملاک ترخیصی است. آیا عقل انسان ملاک الزامی موهوم را می گوید که باید مراعات کرد، ملاک ظنی ترخیصی مظنون را می گوید که مراعات نکرد؟ قطعا این جور نیست. اینجا آن طرفش را حکم می کند. می گوید که شما الآن که نمی دانید که کدام یک از این ملاکات باید مراعات شود پس بنابراین ملاک ترخیصی را انجام دهید که مظنون شما است. یعنی اگر بحث این جور باشد. خب این توضیح فرمایش آقای اقا شیخ صادق لاریجانی.

به نظر من اشکال ایشان وارد است به مرحوم شهید صدر. ولی این اشکال اخص از مدعا است. در جایی است که احتمال ترخیص اقتضائی برود. اگر در جایی احتمال ترخیص اقتضائی نداشته باشد. امر دائر بین وجوب باشد و ترخیص لا اقتضائی. می دانیم که اگر این حکم اباحه باشد واجب نباشد، و مباح باشد اباحه اش اقتضائی نیست. خب این بیان که نمی آید دیگر. این بیان در جایی هست که احتمال ترخیص اقتضائی بدهد. بله این اشکال در آنجا وارد است. ولی دلیل اخص از مدعا است. یعنی همه موارد نمی تواند کلام شهید صدر را جواب دهد. عرض من یک چیز دیگر است. عرض من این است که، ببینید ما یک موقعی بحث را روی این می بریم که آن حکم واقعی ما حکم محتمل ما، وجوب است یا ترخیص اقتضائی است یا ترخیص لا اقتضائی است. این احتمال را برایش مطرح می کنیم. این یک موقع. ما به بحث حکم واقعی کاری نداریم. بحث من این است که خود حکم ظاهری را در نظر بگیریم. اینکه عقل انسان در این صورت من را ملزم به عمل می داند یا نمی داند، تابع این است که در ظرف شک، شارع نظرش چه باشد. به واقع اصلا کار نداریم. در ظرف شک ممکن است شارع مقدس ترخیص برایش مهم باشد. به خاطر همان چهار نکته ای که در جلسات قبل اشاره کردم. به خاطر مصالح نوعیه، مصالح نوع افراد، نوع اشخاص، مصلحت در الزام و اشتباهاتی که وجود دارد آن چهار نکته ای که در جلسه قبل عرض کردم نتیجه بحث این می شود که شارع ممکن است در اینجا برایش آن چیزی که مهم باشد مصلحت ترخیصیه باشد.

سؤال: اقتضائی و لا اقتضائی....

پاسخ: اقتضائی لا اقتضائی هست. ولی لا اقتضائی و اقتضائی نسبت به ظرف شک نه نسبت به حکم واقعی. یعنی ممکن است شارع مقدس در ظرف شک برایش اباحه مهم باشد. اگر برای شارع اباحه مهم باشد ما بگوییم که عقل حکم به الزام می کند؟ اینکه معنا ندارد. آن چیزی که عقل انسان حکم می کند این است که بنده باید تابع ملاکات شارع باشد. در ظرف شک انسان باید بداند که شارع چه ملاکی دارد. خب ما این را نمی دانیم. بله یک نکته ای را عرض کنم، گاهی اوقات اگر من بدانم که اینجا ترخیص یعنی شک، نسبت به مرخّص بودن در ظرف شک ملاک ندارد. معنایش این است که من یقین دارم که شارع در ظرف شک، آن ملاک الزامی واقعی را ملاحظه کرده است. حالا این صورت را در نظر بگیرید. اگر در جایی من یقین دارم که حکم واقعی یا الزام است یا اباحه لا اقتضائیه. در ظاهر هم برای ترخیص هیچ گونه ملاکی وجود ندارد. یعنی من یقین دارم که شارع این احتیاط را لازم کرده است. اگر یقین دارم که نه واقع اباحه اقتضائی وجود دارد. یعنی اقتضاء برای اباحه نه واقعا وجود دارد نه ظاهرا. معنایش این است که یقین دارم که اینجا شارع احتیاط لازم کرده است. پیدا است که انسان واجب است که احتیاط کند. حالا یک مثال عقلائی اش را بزنم، ببینید دهان یک مولایی را بسته اند. نمی گذارند که حرف بزند. خب من می دانم که ممکن است مولا تشنه باشد. اگر مولا واقعا تشنه باشد، در آزاد بودن من هم ملاکی وجود ندارد. معنایش چیست؟ معنایش این است که آن تشنگی واقعی، شارع را وادار می کند که به من بگوید که حتما احتیاط کن و برای من آب بیاور چون فرض این است که آب آوردن یک موقعی است که نفس آب آوردن یک هزینه ای دارد ممکن است آب بیاوری آب کم است یک بار دیگر، آن بحث هزینه هایی که در جلسات قبل اشاره کردم آن ها را هم بگوییم نه، همه آن هزینه ها زمینه شود برای اینکه شارع ترخیص کند. همه آنها دخالت دارد در اینکه منشأ می شود که به خاطر آن هزینه ای که الزام دارد شارع ترخیص را بیاورد. نه بحث هزینه و امثال اینها نیست. خب هیچ هزینه ای هم وجود ندارد و آب اینجا است و یک لیوان آب باید برای مولا بیاوری. خب انسان یقین دارد که شارع مقدس در ظرف شک حکم ظاهری به احتیاط کرده است. یعنی اراده واقعی شارع، اراده واقعیه اش را نمی دانیم اینکه تشنه است یا نیست را نمی دانیم. ولی می دانیم که در ظرف شک من را به احتیاط الزام می کند که نکند من تشنه بمانم. فرض این است که هیچ گونه نکته ای برای ترخیص وجود ندارد. یعنی نفس شک برای شارع آن چیز هست. گاهی اوقات آدم می فهمد دیگر. فرض کنید یک جایی یک کسی دارد غرق می شود، جاهایی که تکالیف اهمیت دارد را در نظر بگیرید، یک کسی دارد غرق می شود من احتمال می دهم که بچه مولا باشد. خب من می دانم که شارع حتما این را به من الزام می کند که در جایی که احتمال می دهی که بچه مردم غرق می شود،

سؤال:

پاسخ: بله. یعنی ما می دانیم که اراده شأنیه مولا به این تعلق گرفته است که این را بکن. یعنی اگر می دانست امر می کرد.

سؤال: این فرق کرد با حرفی که اول زدین. اول گفتید اگر بدانید که اینجا الزام اقتضائی نیست حتی در فرض شک. حالا می فرمایید

استاد: این فرض را هم باید بیاورید دیگر.

شاگرد: بحث لولایی

استاد: بحث لولایی دو نکته با هم است. هم عرض کنم خدمت شما اینکه ما می خواهیم بگوییم که شارع اینجا حکم می کند، ممکن است اصلا مولا توجه نداشته باشد. مولای عادی را در نظر بگیرید. اینکه می خواهیم بگوییم مولا حکم می کند نه اینکه بالفعل حکم می کند. ولو آن حکم تقدیری هم کافی است. آن بحث ما این است که آن حکم تقدیری که شارع می کند اگر جایی یقین داریم که حتما احتیاط را ملازم می کند در ظرف شک. اگر از او بپرسیم نمی گوید که شاید حالا بچه من را می خواهی نجات دهی اموال من را می خواهی تلف کنی. ممکن است بگوییم که می گوید که اگر هم بخواهی بچه من را نجات دهی و بعدا منت بگذاری نه نمی خواهم. یعنی در واقع یک سری نکات جانبی دیگر را

ما می دانیم که در واقع آن ملاک واقعی محتمل به درجه ای از اهمیت هست که در ظرف شک هم راضی هست به احتیاط کردن. این را می دانیم. ولو بالفعل این رضایتش به مرحله فعلی نرسیده است. خب اینجاها باید احتیاط کرد بحثی نیست. ولی بحث ما در اینجا این شکلی نیست. بحث ما این است که نمی دانیم در ظرف شک برای مولا احتیاط کردن مهم است، مراعات کردن آن واقع مهم است یا نه ترخیص اینجا در ظرف شک الزام پیدا کرده است. ولو ترخیص واقعی محتمل نیست. ما آن بحث آقای لاریجانی را نمی گوییم که محتمل است که ترخیص واقعی باشد. نه محتمل است که ظاهرا ترخیص برای شارع ملاک داشته باشد. اگر محتمل است که ترخیص ملاک داشته با شد اینجا خب عقل انسان حکمی نمی کند. عقل انسان حکمی نمی کند که بگوییم، بنابراین چون عقل انسان حکمی نمی کند شارع نمی تواند من را عقاب کند. در جاهایی که شارع من را عقاب می کند در جاهایی هست که من یقین دارم که ترخیص برای شارع مهم نیست. عقل انسان می گوید که تو باید هر چیزی که برای شارع مهم است همان را انجام دهی. اگر در جایی که نمی دانیم برای شارع چه مهم است. عقل انسان می گوید که من در قبال شارع وظیفه ای ندارم. این نکته را هم ضمیمه کنم، حتی احتمال می دهم که آن الزام حکم واقعی باشد یعنی مظنون من الزامی بودن حکم واقعی است. ظن به وجوب دارم ولی احتمال می دهم که شارع در ظرف ظنّ به وجوب ترخیص برایش اهمیت داشته باشد. این احتمال را می دهم. وقتی این احتمال را می دهم دیگر معنا ندارد که عقل انسان حکمی کند. عقل انسان در اینجا هیچ حکمی ندارد.

سؤال: اینکه می گوییم هیچ موقعی خالی از حکم نیستم

پاسخ: آن حکم واقعی است. آن حکم ظاهری هم می دانم که شارع نظری دارد ولی من نمی دانم. ربطی ندارد. یعنی من حیرت دارم. در جایی که من حیرت دارم که در این ظرف شک برای شارع چه مهم است. آیا برای شارع آن تکلیف محتمله مهم است یا ترخیص مهم است؟ معنا ندارد که عقل انسان حکمی کند. این هیچ وجهی ندارد.

بنابراین قبح عقاب بلا بیان کاملا درست است. مسلک حق الطاعه که آقای صدر فرض کرده اند تصور کرده اند که فقط آن تکلیف واقعی برای عقل انسان مهم است. در حالی که انسان باید ملاکات شارع را ملاحظه کند. هم ملاکات واقعی را ملاحظه کند الزامیا کان أو ترخیصیا. هم ملاکات ظاهری را باید ملاحظه کند. الزامیا أو ترخیصیا. جایی که من نمی دانم که شارع به هر حال اینجا چه چیزی برایش اهمیت دارد. یعنی مهم هم به آن ظاهریه است. چون واقعیه باید نحوه دخالتش در ظاهر اثر گذارد.

سؤال: چون دارد حکم ظاهری می کند چیزی را از دست نمی دهد اگر احتیاط کند

پاسخ: چرا چیزی را از دست داده است. برای شارع ترخیص مهم بوده است. ترخیص از بین رفته است. بحث این است که برای شارع مرخص بودن عبد مهم است. بنا ندارد که، شارع می گوید که من برایم مرخص بودن عبد مهم است و عقل انسان می گوید که باید بکنی. آن حسن احتیاط است و غیر از الزام عقلی است. اینکه عقل بگوییم که من را ملزم می کند در حالی که برای شارع ترخیص مهم است معنا ندارد. از یک طرف عقل من را الزام کند در حالی که ما احتمال می دهیم که برای شارع ترخیص مهم تر باشد. خب ما نمی دانیم که برای شارع چه چیزی مهم است. ترخیص مهم است یا الزام مهم است نمی دانیم. ما نمی دانیم که شارع مقدس چه هست. خب بنابراین وقتی که نمی دانیم عقل انسان به انسان هیچ حکمی نمی کند. اگر شارع بخواهد من را اینجا بخواهد عقاب کند هیچ مجوّز ندارد. اینجا دیگر هیچ چیزی ندارد. چون من در واقع این نکته را ضمیمه کنم حالا وقت گذشته است. یک عبارتی در روایات ما وجود دارد آن این است که می گوید که اگر شخصی معرفت نداشته باشد آیا تکلیف دارد یا خیر. در روایات ما می گوید که کسی که معرفت نداشته باشد، تکلیف ندارد چون تکلیف به معرفت، تکلیف به ما لا یطاق است. یک مطلبی در روایات هست که ما بحث کلامی اش را قبلا هم اشاره می کردیم در روایت های علی الله البیان و امثال اینها، می گفتیم که تکلیف، آن ان شاء الله در جلسه بعد در موردش توضیح میدهم. یک احتمالی وجود دارد که بعضی از روایات ناظر به این مطلب باشد که در جایی که من نمی دانم حکم واقعی شارع وجوب است یا ترخیص است. من تکلیفی ندارم. یعنی اینجا شارع نه فقط تکلیف نسبت به التزام تکلیف ندارم. در مقام عمل هم تکلیف ندارم. توضیح این را در جلسه بعد عرض می کنم.

خلاصه عرض من این هست که با توجه به اینکه ما احتمال می دهیم که برای شارع در مقام شک، ترخیص ملاک داشته باشد رخصت ملاک داشته باشد اینجا معنا ندارد عقل انسان

سؤال:

پاسخ: اقتضائی نباشد که ملاک نیست. بحث حکم ظاهری را داریم می گوییم. حکم ظاهری باید ترخیص ملاک داشته باشد با آن الزام بتواند مزاحمت کند. پس چون من احتمال می دهم که در مقام ظاهر خود ترخیص شارع اهمیت داشته باشد بنابراین عقل انسان هیچ حکم به لزوم مراعات نمی کند. حالا یک خرده ریز هایی هست که این را انشاءالله فردا در موردش توضیح میدهم. بحث بعدی را مرحوم صاحب کفایه این را مطرح کرده اند که بعضی ها تمسک کرده اند به دفع ضرر محتمل. این را در واقع ما آغاز ادله احتیاط قرار می دهیم. یکی از ادله احتیاط بحث این است که ما قبح عقاب بلا بیان را قبول داریم. ولی از آن طرف ممکن است که ما بگوییم که یک قاعده عقلیه دیگر وجود دارد که آن دفع ضرر محتمل است. دفع ضرر محتمل بیان است. آن در واقع با پذیرش قبح عقاب بلا بیان است. می گوید که اصل عملی عدم عقاب است. ولی یک قاعده دیگری وجود دارد که آن قاعده بیان می شود. آن را به عنوان ادله احتیاط اولین دلیل احتیاط را همین دلیل که قاعده، که ورود پیدا کند بر قبح عقاب بلا بیان.

سؤال: .... با چه مقدمه دیگری این قبح عقاب بلا بیان ثابت شد

پاسخ: تکلیف به ما لا یطاق است. چون عقل انسان هیچ حکم نمی کند اگر، اگر شارع بخواهد من را عقاب کند تکلیف به ما لا یطاق کرده است.

در مورد آن روایات می خواهم توضیحی دهم یعنی اینکه می خواهم بگویم که ابن ظهره برای برای برائت تکلیف بما لا یطاق کرده است. می گوید که احتیاط تکلیف بما لا یطاق هست. بعضی روایات هم این بحث را مطرح می کند که اگر من ملزم باشم به انجام عمل، تکلیف بمالا یطاق است.

سؤال: یعنی از آن تحیر قبح عقاب بلا بیان در نمی آید. باید یک وجهی درست کنیم

پاسخ: بله بله بله. همان به اصطلاح تکلیف بما لا یطاق است. تکلیف بما لا یطاق اقتضاء مطلب می کند. بحث من این است که ممکن است که روایات، آن هم بحث ما را شامل شود. در مورد روایات یک توضیحی در جلسه بعد

سؤال:...

پاسخ: نه نه قبح عقاب بلا بیان را قائل هست ولی به ملاک تکلیف بمالا یطاق. بله عرض کردم در جایی که من می دانم شیء اهمیتش به حدی هست که این اهمیت

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد